بسمه تعالی

انسان کامل از منظر ابن‌عربی و امام خمینی (ره)

دکتر ابوالفضل کیاشمشکی[1]
علاءالدین ملک‌اف[2]

چکیده

پس از توحید، انسان کامل مهم‌ترین بحث در عرفان نظری به حساب می‌آید و عارفان دربارهٔ آن از جهات متعدد، حقایق سودمندی را مطرح و تبیین کرده است. از این رو در این مقاله ساحت نظری انسان کامل را با تأکید بر دیدگاه شیخ اکبر و امام خمینی (ره) بررسی و تحلیل کرده‌ایم.

جهان‌بینی ابن‌عربی بر دو اساس استوار است: یکی حق سبحان است و دیگری انسان کامل. وی واضع اصطلاح «الإنسان الکامل» بوده و نخستین کسی است که در عرفان اسلامی این اصطلاح را در کتب خود مانند «الفتوحات المکیة» و «فصوص الحکم» به کار برده است.

امام خمینی (ره)، در بسیاری از تألیفاتش در باب انسان کامل سخنانی عمیقی بیان کرده است. وی انسان کامل را در آثار مختلف خویش پرفروغ جلوه داده است. گرچه نظریهٔ انسان کامل به صورت پراکنده در آثار ایشان آمده است. با جمع‌آوری و تحلیل آراء ایشان به نتایج خوبی می‌توان دست یافت.

انسان کامل از نظر عرفا، صورت کامل خدا و آینه تام اسماء و صفات او است. او واسطه حق و خلق است و به علت وجود او فیض خدا به جهان و جهانیان می‌رسد و به سبب وجود او، وجود آنان باقی می‌ماند.

کلید واژگان: انسان کامل، ولی، وجود منبسط، ابن‌عربی، امام خمینی (ره)

تبیین موضوع: تعریف إنسان کامل

در آغاز بحث در مفهوم انسان کامل از دیدگاه ابن‌عربی، نکته‌ای باید در نظر داشته باشیم، و آن این است که ابن‌عربی انسان را در دو سطح مورد لحاظ قرار می‌دهد. در نظر گرفتن این تمایز از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است چرا که اگر آن را نادیده بگیریم به آسانی دچار سردرگمی خواهیم شد.

1- اولین سطح، سطح کونی است. در این سطح با انسان به عنوان کیانی کونی برخورد می‌شود که در زبان منطق می‌توانیم بگوییم که موضوع آن انسان است به عنوان یک نوع. انسان در این مقطع، کاملترین موجود در میان موجودات جهان است، زیرا که به صورت خدا است. در این سطح انسان در ذات خود کامل است، «انسان» انسان کامل است. انسان کامل به این مفهوم عصاره کامل جهان بوده که همان روح کل جهان هستی است. موجودی است برخواسته از او دربرگیرندهٔ همهٔ عناصری که در جهان جلوه دارند. انسان به طور خلاصه کون جامع است.

2- در سطح دوم، انسان بر عکس سطح اول به معنای یک فرد انسانی است. در این سطح همه انسانها به طور یکسان کامل نیستند. از این نقطه نظر، میان انسانها درجاتی وجود دارد و تنها گروه اندکی از ایشان سزاوارند که انسان کامل خوانده شوند. بیشتر انسانها با کامل بودن فاصله دارند.

بحث حاضر اختصاص به انسان کامل چنانکه در مفهوم اول فهمیده می‌شود دارد. چنانکه روشن است انسان در نخستین سطح از این دو سطح عصاره کل جهان است. او به این مفهوم کون جامع خوانده می‌شود.

ابن‌عربی در همین مقطع در باب تعریف و حقیقت إنسان کامل سخن و بیان عمیق دارد. کلام او با کلمات زیر آغاز می‌شود:

> آن گاه که خدای سبحان خواست که از حیث اسماء حسنایش – که در شماش نایند – اعیان این اسماء را – یا اگر خواستی می‌توانی بگویی که حق خواست عین خود را در کون جامعی که همه امر را دربرداشته باشد – ببیند و بدان سرّ خویش بر خود پدیدار گرداند [آدم را به وجود آورد].[3]

ابن‌عربی کلام را با این نکته آغاز می‌کند که مشیّت الهی برای آفرینش جهان و خصوصًا انسان در مرحله حق مطلق واقع نشد. بلکه مشیّت برای آفرینش به دلیل سائقه ای درونی و جوهری بود که در اسماء و صفات حسنی وجود داشت. حق به لحاظ ذات مطلق خود در استغناست و به خودی خود و یا برای خود طلب هیچ گونه عمل آفرینندگی ندارد. این اسماء حسنی هستند که وجود جهان را در خواست دارند.

ابن‌عربی در باب 7 کتاب «الفتوحات المکیهَ» می‌گوید:

> خداوند سبحان خودش را به اسمی از اسامی نخواند مگر اینکه حظی از آن اسم را در وجود إنسان قرار داد که إنسان به اندازه لیاقتش می تواند آن اسم را در عالم ظاهر سازد و به همین دلیل بعضی از عرفاء حدیث ***«إنّ الله خلق آدم علی صورته»*** (کلینی) را به مطالب مذ کور تأویل کرده اند. پس خداوند إنسان را به خاطر جامعیت اسماء الهی خلیفهٔ خود در زمین قرار داده است.[4]

بنابراین، آنچه که یاد شده، تعریف و حقیقت إنسان کامل از نظر ابن‌عربی این است که إنسان کامل کون جامع و اکمل مجالی خداوند و مظهر اسم اعظم است، او صورت حق است و به وجود او اسرار الهی در مظهر هویدا می گردد و همه عالم با تمام ذراتش و جمیع اسرارش قائم به حقیقت إنسان کامل است. لذا برای إنسان کامل صورت کاملهٔ جامعه بین جمع وجودی وتفرقهٔ کونیه می با شد. إنسان کامل افضل از جمیع ما سوی الله است، زیرا جامع جمیع صفات کمالیهٔ کلمات وجودیه می‌باشد، به همین جهت خلیفهَ الله است و خلافت بر همهٔ مکونات از آن اوست. إنسان کامل مظهر اسم الله است و مرآت جهان نمای حق است، او مجلای فیض حق سبحان است و موجودات دیگر به وسیلهٔ او نور می گیرند

او نسبت به حق مانند نسبت مردمک چشم است به چشم و نسبتش به عالم مانند نسبت فصّ خا تم به خاتم است. او حافظ و خزانه دار اسرار الهیه است خزائن و اسرار الهیه به طور تفصیل در عالم وجود، به طور جمع درإنسان کامل مطوی است. او برزخ بین وجوب و امکان است چه اینکه مرآت جامعهٔ بین صفات قدم و بین صفات حادث است، او واسطهٔ بین حق و خلق است، زیرا به سبب او فیض حق و مدد الهی که سبب بقای ما سوی الله است به همهٔ عوالم ملک و ملکوت می رسد.

تعریف إنسان کامل امام خمینی (ره)

امام خمینی دربارهٔ تعریف و حقیقت إنسان کامل می‌گوید:

> إنسان کامل همچنانکه آیینهٔ حق نماست وخدای سبحان، ذات خود را در آن مشاهده می کند؛ آیینهٔ شهود تمام عالم هستی نیز می باشد.[5]

از این عبارات حضرت امام به وضوح درمی‌یابیم که از منظر او إنسان کامل مانند آینه‌ای است که دو چهره دارد: در یک چهرهٔ آن اسماء و صفات الهی ظهور و تجلی می‌کند وخدای سبحان خود را در آیینهٔ حق نمای او شهود می‌نماید و در چهرهٔ دیگر آن، عالم هستی را با تمام اوصاف وکمالات وجودی نشان می دهد. بدین لحاظ حضرت امام با اشکال گرفتن سخنان قیصری در تبیین کلام ابن‌عربی گفته است:

> آنچه که انسان عین است که شارح ذکر کرده، مقصود شیخ نیست بلکه هدف شیخ آن است که چون نشئهٔ انسانی از گستردگی و عمومیت برخوردار است، لذا تمام شئون اسمایی و اعیانی را شامل گردیده و همهٔ حقایق الهی و موجودات هستی را تحت سیطره دارد، پس می تواند که آیینهٔ شهود همهٔ حقایق عالم بوده و برای حق سبحانه جهت شهود اشیاء به منزلهٔ مردمک چشم برای انسان است.[6]

«تمام بودن» در مورد هر چیز، متناسب با خود آن چیز است، مثلاً تمام بودن «علم» به آن است که حقایق را به طور تامّ کشف نماید آنچنانکه جهالت یا حجاب داشتن با آن در نیامیخته باشد، و تمام بودن «نور» به آن است که تاریکی و کدورت به آن آمیخته نشده باشد به عبارت دیگر خالص و مبرّا بودن یک شیئ است از چیزهایی که مقابل اوست و صرافت و خلوصش است در شئون و جهاتی که مربوط به خود او و کمالاتش می‌باشد.

انسان کامل، چون مظهر جمیع اسماء و صفات و مربوب حق تعالی چون ربّ خود، کون جامع است و مظهریت آن از اسمی زاید بر اسمی نیست، و دارای مقام وسطیت و برزخیت کبری است و سیرش بر طریقهٔ مستقیمیهٔ وسطیهٔ اسم جامع است، و سایر اکوان هر یک اسمی از اسمای محیطه یا غیر محیطه در آنها متصرف است و مظهر همان اسم هستند، و بدء و عود آنها به همان اسم است، و اسم مقابل آن در بطون است و متصرف در آن نیست، مگر به وجه احدیت جمع اسماء، که بیان آن مناسب این مقام نیست پس، حق تعالی به مقام «اسم جامع» و «ربّ الانسان»، بر صراط مستقیم است، چنانچه فرماید: ***«انّ ربّی علی صراط مستقیم»***.[7] یعنی مقام وسطیت و جامعیت بدون فضل صفتی بر صفتی و ظهور اسمی دون اسمی؛ و مربوب آن ذات مقدس بدین مقام نیز بر صراط مستقیم است بدون تفاضل مقامی از مقامی و شأنی از شأنی، چنانچه در معراج صعودی حقیقی و غایت وصول به مقام قرب، پس از عرض عبودیت و ارجاع هر عبادت و عبودیتی از هر عابدی به ذات مقدس، و قصر اعانت در جمیع مقامات قبض و بسط به آن ذات مقدس بقوله ***«ایّاک نعبد و ایّاک نستعین»*** [8] عرض کند: ***«اهدنا الصراط المستقیم»*** [9] و این «صراط» همان صراطی است که «ربّ الانسان الکامل» بر آن است، آن بر وجه ظاهریت و ربوبیت و این بر وجه مظهریت و مربوبیت.[10]

حضرت امام نیز دربارهٔ عالم ملک، مقدمه وجود انسان کامل و انسان کامل غایت خلقت است، گفته است:

> چنانچه در محالّ خود مبرهن است، و نظر به افعال جزئیّه نیز چون کنیم، غایت خلقت انسان، «عالم غیب مطلق» است. چنانچه در قدسیّات وارد است: ***«یا بن آدم خلقت الأشیاء لأجلک و خلقتک لأجلی»*** (ای

پسر آدم، همه چیز را برای تو آفریدم و تو را برای خود آفریدم») و در قرآن شریف خطاب به موسی بن عمران – علی نبیّنا و آله و علیه السلام – فرماید: ***«واصطنعتک لنفسی»***(و تو را برای خود ساختم)[11] و نیز فرماید: ***«و انا اخترتک»***(و من تو را برگزیدم)[12] پس، انسان مخلوق لاجل الله و ساخته شده برای ذات مقدس اوست و از میان موجودات او مصطفی و مختار است.[13]

پس، انسان کامل کسی است که در عالم امکان، موجودی برتر از او نیست تمام مراتب موجودات در قوس نزول از تعینات حقیقت انسان کامل است و در قوس صعود، حقیقت انسان کامل دارای همهٔ مظاهر و جامع جمیع مراتب است، بنابراین، تمامی حقایق عقلانی و رقایق برزخی آنها که گاهی به عقل و گاهی به شجره و زمانی به کتاب مسطور و امثال آن یاد می‌شود، همه و همه نفس حقیقت انسان کامل و از اجزای ذات او هستند و در واقع، حقیقت انسان کامل است که بر حسب هر درجه ای از درجات، تعین خاص و اسم مخصوص حاصل کرده، بدین جهت واجد حقیقت انسان کامل است که آثار تمام تعینات را به حقیقت خود اسناد داده است. بنابراین انسان کامل موجودی است که نه تنها علت ایجاد عالم، بلکه سبب بقای هستی عالم نیز می‌باشد و فیض الهی در پرتو چنین موجودی بر نظام عالم و آدم فرو می‌ریزد.

جایگاه انسان کامل در نظام هستی امام خمینی

ولی امام خمینی (ره) حقایق بلندی را در مبحث جایگاه انسان کامل در نظام هستی بیان داشته است. از نظر حضرت امام انسان کامل به لحاظ برخورداری از جامعیت و سعه وجودی، نسخهٔ جامع و کامل تمام نظام هستی است، به گونه‌ای که همه مراتب عقلی و مثالی و حسی و عوالم غیب و شهود و آنچه در آنهاست در او منطوی است. حضرت امام می‌گوید:

بدان انسان وجود کاملی است که جامع همه مراتب عقلی و مثالی و حسی بوده و عوالم غیب، و شهود و آنچه در آنهاست در او منطوی است، چنانچه خداوند متعال فرموده: «وهمه اسماء را به آدم آموخت» و مولای ما و همه موحدین – صلوات الله علیه – چنین فرموده: «آیا می‌پنداری که تو ذره کوچکی هستی و حال آنکه عالم اکبر در تو پیچیده شده» پس انسان با ملک، ملک است و با ملکوت، ملکوت و با جبروت، جبروت؛ و از حضرت علی و امام صادق – علیهما السلام – روایت شده که: «بدان که صورت انسانی بزرگترین حجت خداست بر مخلوقاتش، و او همان کتابی است که پروردگار با دو دست خود نگاشته و همان بنای بلند است که با حکمت خود آن را بنا نهاده و اوست مجموعه صورتهای عالمیان و چکیده لوح محفوظ و شاهد بر هر غایی و راه مستقیم به هر نیکی و صراط کشیده شده میان بهشت و جهنّم».[14]

از حق واحد من جمیع الجهات، جز واحد صادر نمی‌شود، ولی آن واحد صادر از حق، به اعتبار جامعیت وجودی مکتسب از حق، کاملترین موجودات است. آن واحد نزد حکماء عقل کلی و نزد عرفاء وجود منبسط است. و ارتباط حق با جزئیات و وجود عالم بعد از عدم، ملازم با نسب و اضافاتی است که از ارتباط اسماء حق با اشیاء حاصل می‌آید. و از مجموع اسماء حق مجموع عالم صادر می‌شود. حق واحد بوحدت حقیقی دارای نسب و شئون متکثره است. کثرات خارجی نیز دارای احدیتی ثابت می‌باشند که از نسبت و اضافات، کثرت وجودی حاصل شده است. اسماء به اعتبار هیبت و انس، منقسم به اسماء جمالیه و جلالیه اند. هر موجودی تابع اسمی یا اسماء متعدد است و آدم (انسان کامل) معلم به جمیع اسماء حق است.

بنابراین، برای هر یک از اسمای الهیه در حضرت واحدیت صورتی است تابع تجلی به فیض اقدس در حضرت علمیه، به واسطهٔ حب ذاتی و طلب مفاتیح غیب ***«التی لا یعلمها الا هو»***(و جز او، کسی آنها را نمی‌داند)[15] و آن صورت را «عین ثابت» در اصطلاح اهل الله گویند؛ و به این تجلی به فیض اقدس اولاً تعینات اسمائیه حاصل آید؛ و به نفس همین

تعین اسمی صور اسمایی، که اعیان ثابته است، محقق گردد؛ و اول اسمی که به تجلی احدیت و فیض اقدس در حضرت علمیه واحدیه ظهور یابد و مرآت آن تجلی گردد، اسم اعظم جامع الهی و مقام مسمای «الله» است، که در وجههٔ غیبیه عین تجلی به فیض اقدس است، و در تجلی ظهوری کمال جلا و استجلا عین مقام جمع واحدیت به اعتباری، و کثرت اسمائیه به اعتباری است؛ و تعین اسم جامع و صورت آن عبارت از عین ثابت انسان کامل و «حقیقت محمدیه» است. چنانچه مظهر تجلی عینی فیض اقدس فیض مقدس است؛ و مظهر تجلی مقام واحدیت مقام الوهیت است؛ و مظهر تجلی عین ثابت انسان کامل روح اعظم است؛ و سایر موجودات اسمائیه و علمیه و عینیه مظاهر کلیه و جزئیه این حقایق و رقایق است.

و از اینجا معلوم شود که انسان کامل مظهر اسم جامع و مرآت تجلی اسم اعظم است، چنانچه به این معنی در کتاب و سنت [اشاره] بسیار شده است: قال تعالی: ***«وعلّم آدم الاسماء کلها»*** واین تعلیم الهی به تخمیر غیبی جمعی بیدی الجمال و الجلال، نسبت به باطن آدم واقع شد در حضرت واحدیت؛ چنانچه تخمیر صورت و ظاهر او در عالم شهادت به ظهور یدی الجلال و الجمال به مظهریت طبیعت واقع شد.[16]

شناسائی حقیقت انسان، شناسائی همهٔ اسماء حق است، تعقل حقیقت انسان، عین تعقل همهٔ مراتب وجود است. چون مراتب وجودی منحصر در پنج مرتبه از وجودند، عوالم جامع حقایق وجودی، منحصر در پنج مرتبه است که اهل معرفت از آن تعبیر به حضرات خمس نموده اند. این پنج حضرت جای بروز حق است.

اول حضرت غیب مطلق که عالم آن عالم اعیان ثابته است که از آن تعبیر به غیب الغیوب و عنقاء مغرب نموده اند. در این مقام شامخ نه از اسم خبری است و نه از اعیان و مظاهر، هیچ متعینی به این مرتبه راه ندارد.

دوم حضرت شهادت که مقابل حضرت غیب است و عالم آن عالم ملک است، سوم حضرت غیب مضاف که بر دو قسم است: یکی آنکه نزدیک به غیب مطلق است و عالم آن عالم ارواح جبروتیه و ملکوتیه است و دیگری که چهارمی در این پنج حضرت است آنکه اقرب و نزدیکتر به عالم شهادت است و عالم آن عالم مثالست و پنجم حضرت جامعه که جامع چهار حضرات است و عالم آن عالم انسان کامل است که جامع جمیع عوالم است. وانسان کامل، چون از طرفی متصل به عالم اعیان ثابته است و ظهور اعیان در خارج به واسطهٔ اسماء است و اسماء محاط باسم اعظم و اسم جامعند و انسان کامل به حسب ذات متجلی در جمیع اسماء است، چنین حقیقتی قهراً مظهر مقام و مرتبهٔ احدیت است.

انسان کامل که خلیفةَ الله است جامع جمیع مراتب عالم و غایت قصوای عالم وجود و مقصد اقصای خلقت بنی آدم و جمیع خلایق ارضی و سماوی بوده و همهٔ کائنات در تحت نفاذ حکم و امر او می‌باشند. بنابراین، چون او وجود جامع و خلیفه خدا در زمینهای [مخلوقات] و نشانه و آیت او بر عالمیان است، پس، او گرامیترین آیات خدا و بزرگترین حجتهای اوست، چنانچه از مولا و آقایمان امیرالمؤمنین و یا از سرورمان حضرت صادق – علیهما السلام – نقل شده که: «صورت انسانی بزرگترین حجت خداوند بر مخلوقاتش است و او همان کتابی است که حق با دو دست خود نگاشته، و او مجموع صورتهای عالمیان است.» پس، انسان [کامل] با وحدت خود واجد همه مراتب غیب و شهود بوده، با بساطتش جامع همه کتابهای الهی است.[17]

حضرت امام (ره) نیز در بخشی از شرح دعای پور فیض سحر دربارهٔ مقام مشیت و در ذیل فراز:

«اللهم انی اسئلک من مشیتک بامضاها، و کل مشیتک ماضیةَ، اللهم انی اسئلک بمشیتک کلها»

این مطلب را مطرح می‌کند که همهٔ موجودات، مظاهر حق سبحانه و تعین مشیت او هستند، تمام سلسلهٔ وجود از عوالم غیب و شهود همگی از تعین های مشیت و مظاهر آنند، و نسبت مشیت به همهٔ آنها یک نسبت مساوی است هرچند نسبت آنها به مشیت مختلف است. و بنابر طریقهٔ عرفاء شامخین (رضوان لله علیهم) مشیت نخستین صادر از

مصدر غیب است، و سایر مراتب وجود به توسط مشیت موجود شده است، چنانکه در روایت کافی است از ابی عبد لله امام صادق (ع) که فرمود: «خداوند مشیت را به خودی خودش آفرید، سپس اشیاء را به وسیلهٔ مشیت آفرید».[18]

از دقت در مضمون این حدیث شریفه و حقایقی که اصحاب سر و حقیقت، و ارباب سلوک و طریقت بیان داشته اند، استفاده می‌شود که در تمام مراتب خلقی بجز مشیت مطلقهٔ الهی موجودی نیست، و موجودی که بالذات موجود است و از همهٔ تعین ها مجرد است همان مشیت است، و وحدت حقهٔ ظلی که ظل وحدت حقهٔ حقیقیه است مخصوص مشیت است و اما تعینات، پس بوی وجود به مشامشان نرسیده بلکه همگی سرابی هستند که تشنه آن را آب می‌پندارد «ونیستند آنها مگر نامها یی که شما و پدرانتان آن نامها را گذاشته اید و خداوند حجتی بر آنها نازل نکرده است»، «و به جز وجه او همه چیز هالک و نابودند».[19]

و به اعتباری دارای سه مقام است: یکی مقام ملک و دنیا، دوّم مقام برزخ، سوّم مقام عقل و آخرت، و در انسان کامل این سه مقام یکی مقام تعیّنات مظاهر است؛ و یکی مقام مشیّت مطلقه، که برزخ البرازخ است و به اعتباری مقام عماست؛ و یکی مقام احدیّت جمع اسماست، و د آیهٔ شریفهٔ «بسم الله» اشاره به این سه مقام تواند بود: «الله» مقام احدیّت جمع است؛ و «اسم» که مقام برزخیّت کبراست؛ و تعیّنات رحمانی و رحیمی مشیّت.[20]

مطلب دیگر در این باب این است که انسان کامل به دلیل برخورداری از خلافت و ولایت الهی، با عالم و آدم معیت دارد، زیرا احاطهٔ قیومی به حقایق عالم از خواص و آثار ولایت است. پس جهان هستی با معیت قیومی انسان کامل قائم و دائم است، زیرا انسان کامل مظهر معیت قیومی حق سبحانه است، بدین بیان که یکی از خواص وحدت ذاتی، معیت قیومی با کثرات است و از باب حضور همه چیز در نزد او و احاطهٔ قیومی وی بر همهٔ اشیاء، هیچ چیزی از دیدگاه او پنهان نیست. نه تنها علم او به هستی تعلق می‌گیرد، بلکه تمام مراتب و مشاهد وجودی، درجات علم اویند. به همین دلیل، کلیهٔ اشیاء مراتب سمع، بصر، اراده و قدرت او هستند.

امام خمینی (ره) در این باره می‌گوید:

> عین ثابت انسان کامل در ظهور به مرتبه جامعیت و ظاهر نمودن صور اسمایی در نشئهٔ علمی، خلیفهٔ اعظم خداوند است... و اگر عین ثابت انسانی نبود هیچ یک از اعیان ثابته ظهور نمی‌یافت، و اگر ظهور عین ثابت انسانی نبود هیچ یک از اعیان خارجی ظهور نمی‌یافت، و درهای رحمت الهی گشوده نمی‌شد. پس، به و سیله عین ثابت انسانی اول به آخر پیوسته و آخر به اول مرتبط شد، و به همین دلیل معیت او با همه اعیان «معیت قیومیه» است.[21]

انسان کامل از این که مظهر همهٔ اسماء و صفات حق سبحانه است، می‌تواند مظهر معیت قیومی خدای متعال با همه چیز و همه کس باشد. از این رو، امام خمینی در این مطلب می‌گوید:

> اینکه امیر مؤمنان (ع)فرمود: «کنت مع الانبیاء باطنا و مع رسول الله ظاهرا»، از آن جهت است که حضرت علی (ع) صاحب ولایت مطلقهٔ کلیه است و ولایت باطن خلافت و ولایت مطلقهٔ کلیه باطن خلافت مطلقهٔ کلیه است. از این حیث، حضرت به لحاظ برخورداری از مقام ولایت کلیه، در باطن با همه افراد همراه بوده و شاهد اعمال همگان است، بلکه با همه چیز معیت دارد و معیت قیومی او جلوه ای از معیت قیومی حق سبحانه می‌باشد. اما اینکه روایت معیت را به انبیاء اختصاص داده، به این دلیل است که ولایت در انبیاء بیشتر است.[22]

بنابراین، با توجه به معیت قیومی انسان کامل با نظام آفرینش، بسیاری از معارف دینی جایگاه خاص خود را پیدا می‌کند اسرار زیادی از حقایق الهی پدیدار می‌شود که از جملهٔ آنها، سریان نور محمدی و ولایت علوی در ذرات وجود از عالم ارواح تا به عالم اجسام است، زیرا یکی از حقایق بسیار ظریف که در صحف کریمهٔ اهل معرفت دربارهٔ انسان کامل عنوان شده، همین است که قطب عالم وجود و حقیقت انسان کامل باید در همهٔ مراتب وجود سیر کرده و در

جمیع حقایق تجلی کند. و چون اعیان و مظاهر جمیع مراتب وجودی به تبع ظهـور و تجلـی انـسان کامـل، در جمیـع مظاهر اسماء حسنی و صفات علیا ظهور پیدا می‌نماید، و هر علتی تمام حقیقت معلول خود است، با شیئ زائد. حقیقت انسان باین اعتبار با جمیع حقایق وجود دارد، و از حیطهٔ وجود او هیچ حقیقتی خارج نمی‌باشد.

بحث دیگری که دربارهٔ جایگاه انسان کامل در نظام هستی که قابل بررسی است و در ره آورد فکری امام خمینی نیز توجه به آن شده است، هماهنگی انسان کامل به عنوان کتاب تکوینی الهی با کتاب تدوین حق، یعنی قرآن کریم است. بر اساس این هماهنگی، او نوعًا انسان کامل به عنوان وجود عینی قرآن کریم یاد می‌کند.

آخرین مطلب دربارهٔ جایگاه انسان کامل در نظام هستی از منظر امام خمینی در اینجا بحث می‌شود این است که انسان کامل واسطه در رجوع و معاد موجودات به سوی حق تعالی است. یعنی بازگشت موجودات به سوی حق تعالی، توسط انسان کامل صورت می‌پذیرد همان طور که ابتدای خلقتشان از حضرت غیب توسط انسان کامل صورت گرفته است. حضرت امام دراین‌باره می‌گوید:

> بازگشت موجودات به سوی خداوند متعال، توسط ولی مطلق که صاحب نفس کلی الهی و دارای مرتبه عقل است صورت می‌پذیرد و موجودات به منزله قوا و اعضا و ابزار و اجزای انسان کاملند. پس، همان طور که ابتدای خلقتشان از حضرت غیب، توسط ربّ انسان کامل، و در حضرت شهادت توسط نفس انسان کامل صورت گرفته بازگشت و ختمشان نیز به همان صورت خواهد بود.[23]

بنابراین، معاد و رجوع انسان کامل الی الله و من الله و فی الله و باالله است چنانچه در قرآن فرماید: ***«انّ الینا ایابهم ثمّ انّ علینا حسابهم.»***[24] و سایر موجودات به توسط انسان کامل رجوع به حق کنند، بلکه مرجع و معاد آنها به انسان کامل است چنانچه در زیارت جامعه که اظهار شمه ای از مقامات ولایت را فرموده می فرماید: ***«وایاب الخلق إلیکم و حسابهم علیکم.»*** و می‌فرماید: ***«بکم فتح الله و بکم یختم»***. و این سرّی از اسرار تو حید و اشاره به آن است که رجوع به انسان کامل رجوع الی الله است؛ زیرا که انسان کامل فانی مطلق و باقی به بقاء الله است و از خود، تعیّن و انّیّت و انانیّتی ندارد بلکه خود از اسمای حسنا و اسم اعظم است چنانچه اشاره به این معنی در قرآن و احادیث بسیار است.[25]

مصادیق إنسان کامل و رابطهٔ آن با ولایت و نبوت

شیخ محی الدین ابن‌عربی دربارهٔ مصداق إنسان کامل سخنان بسیار مطرح کرده است. او در نظریه معروف خود در باب انسان کامل، روشن‌ترین ارتباط بین ظهور کامل وجود و نقش انسان در عالم را ترسیم می‌کند. انسانهای کامل – که در قبال انسان حیوان قرار دارند - از یک جهت هر صفت ستودنی انسان را تجسم می‌بخشند. آنها نمونه های حکمت انسانی، رحمت و همه خوبیهای اخلاقی و روحی هستند. آنها اشخاص و جامعه را به بالاترین حد توازن و هماهنگی با خیر اقصی هدایت می‌کنند. آنها به عنوان خلیفه های حق سبحانه در جامعه عمل و مردم را به برترین سعادت در جهان دیگر رهبری می‌کنند. ظهور انسانی آنها را می‌توان در قالب انبیاء و اولیای خدا مشاهده کرد.

إنسان کامل که در لسان ابن‌عربی، انسان حقیقی نیز نام گرفته است، حقیقت محمدیه است. ابن‌عربی دربارهٔ معرفی مصداق یا مصادیق إنسان کامل چنین گفته است:

> «ثمّ انّه سبحانه تجلّی بنوره الی ذالک الهباء و یسمّونه اصحاب الأفکار الهیولی الکل و العالم کلّه فیه بالقوّهَ و الصلاحیهَ فقبل منه تعالی کل شیئ فی ذالک الهباء علی حسب قوّته و استعداده کما تقبل زوایا البیت نور السراج، و علی قدر قربه من ذالک النور یشتدّ ضوئه و قبوله، قال تعالی: ***«مثل نوره کمشکوهٔ مصباح»***[26] فشبه نوره با لمصباح فلم یکن اقرب الیه قبولا فی ذالک الهباء الاّ حقیقهَ محمد (ص) المسمّاهَ بالعقل، فکان

سید العالم باسره، و اول ظاهر فی الوجود، فکان وجوده من ذالک النور الالهی و من الهباء و من الحقیقة الکلیة، و فی الهباء وجد عینه و عین العالم من تجلیه، و اقرب الناس الیه علی بن ابی طالب و اسرار الانبیاء اجمعین.[27]

یعنی سپس خداوند سبحان به نور خودش به آن هباء تجلّی نمود، صاحبان افکار آن را هیولای کل می نامند که عالم، تمامش در آن از جهت قوه و صلاحیت می باشد، لذا هر موجودی در آن هباء، بر حسب قوه و استعدادش از آن (عالم) می پذیرد، آن گونه که زوایای خانه نور چراغ را می پذیرد و بر مقدار نزدیک بودنش بدان نور تابش و قبولش اشتداد و قوت می یابد، خداوند می فرماید: ***مثل نوره کمشکوة فیها مصباح***،[28] یعنی: مثل نور او مانند چراغدانی است که در آن چراغ می باشد، لذا نورش را به چراغ تشبیه کرده است، در آن هباء نزدیک ترین موجود -از جهت قبول- جز حقیقت محمد (ص) که به نام عقل نامیده می شود نبود، بنابراین او سید و سرور عالم - بدون استثنا - و نخستین ظاهر و هویدای در وجود می باشد، پس وجودش از آن نور الهی، و از هباء و از حقیقت کلی می باشد، عین (شریفش) در هباء پدید آمد و عین عالم از تجلّی او، و نزدیک ترین فرد به او علی بن ابی طالب (ع) امام عالم و سرّ تمام انبیاء بود.

شیخ، کامل ترین إنسان کامل را اولیاء الله «محمدی» می‌نامد. آنها وارث جمیع علوم و خصائل خاص پیامبرند و در عالی‌ترین مقامات إنسانی، در مقام بی‌مقام، مقیمند. اینجاست که می توان گفت آنها همه کمالات وجود را تحقق بخشیده اند. در نتیجه هیچ کمال خاصی بر آنها تفوق و برتری ندارد. سایر اولیاء الله محکوم اسماء خاص الهی یا کمالات خاص وجود مثل علم، کلام، کرم، عدل، رحمت، عشق، حلم، شکر، ثبات و مانند آن هستند. ولی اولیاء الله محمدی هر اسم الهی را در وجه کامل آن در عین حفظ اعتدالی، که نتیجه ذات ناشناختنی خود وجود است، تحقق می بخشند. به این ترتیب هیچ اسمی، هیچ کمالی، هیچ مقامی ذات آنها را محدود و معین نمی کند. از سوی دیگر، آنها حق هر موقفی را کاملا ادا می‌کنند، زیرا حقیقت اصلی و غایی وجود را ظاهر می سازند. آنها هم مثل ذات خدا ناشناختی و باطن ذواتشان دست نیافتنی است، هر چند که لبریز از هرگونه خیر و خوبی قابل تصورند.

بنابراین همهٔ انبیاء و رسل از آدم صفی و نوح و ابراهیم و موسی تا عیسای مسیح مظاهر آن حقیقت و نوّاب [29] و ورثهٔ او هستند که مقام نبوت برای محمد -صلی الله علیه و اله- (حقیقت محمدی) متحقق بوده در حالی که هنوز آدم وجود نداشته است، که نبوت برای محمد (ص) پیش از همهٔ انبیاء و از جمله آدم حاصل شد و اگر چه صورت طبیعی إنسانی برای انبیاء و از جمله آدم قبل از حصول آن برای محمد (ص) حاصل بوده است.[30] پس آدم ابوالاجسام إنسانی و محمد (ص) ابوالورثه است، از آدم تا خاتم ورثه و هر شرعی که در هر زمانی ظاهر می شود و هر علمی که در نبی و ولیی ظهور می یابد آن میراث محمدی است که جوامع کلم به او اعطا شده [31] و کلمات الله هم با اینکه همه انبیاء و اولیاء ورثهٔ او هستند ولی نزدیک ترین کس به وی علی بن ابی طالب (ع) است که سر تمام انبیاء می باشد.[32]

حاصل اینکه این حقیقت جامع و کامل و شامل در این عالم عنصری هم به صور انبیاء ظهور می کند و هم به صور اولیاء، ظهورش به صور انبیاء جهت تعلیم احکام و ارشاد بندگان است و ظهورش به صور اولیاء جهت آگاهانیدن مردمان به اسرار حق تعالی است.

ابن‌عربی در این باره می گوید:

«واعلم أنّ الولایة هی الفلک المحیط العام، ولهذا لم تنقطع، ولها الانباء العام. وامّا نبوة التشریع والرسالة فمنقطعة».[33]

یعنی: بدان که ولایت فلک محیط عام است و لذا منقطع نمی‌شود. و ولایت انباء عام است. و اما نبوت تشریع و رسالت منقطع می‌شود.

این نکته شایان توجه است که با ظهور و حضور خاتم الاولیاء که نقطهٔ پایان ولایت و آخرین فرد و مظهر إنسان کامل است، دوران ولایت نیز تمامت می پذیرد که با ظهور او جمیع اسرار هستی و حقایق الهی آشکار می گردد، و با رجوعش به ذات الهی که مصدر و مرجع کل است، دور عالم پایان می یابد که او سبب حفظ و استمرار وجود و علت غایی آن است، پس درست آمد که با زوالش از عالم، عالم زایل می گردد، یعنی همهٔ صور کونی انحلال یافته و به آخرت یعنی ذات الهی انتقال می یابند.

بنابراین، به نظر ابن‌عربی مفهوم ولایت در برگیرنده نبوت و رسالت نیز هست. واژه ولی صفت مشبهه به معنی دوست، بزرگ، یاور، سرپرست و متولی امر است. ریشه اش از باب حسب به معنی سر پرستی کردن، کمک کردن، یاری نمودن، دوست داشتن، علاقه مند شدن، نزدیک بودن و باران اول بهار است. "ولی" به عنوان نام مبارک خداوند همان «والی» به معنی سرپرست، مالک، متولی و سرپرست امور است. ابن‌عربی والی و امام را یکی دانسته و می گوید:

> ولی کسی است که به امامت و ولایت منصوب شده است، والی را والی خوانند چون متولی و سرپرست امر است. والی حقیقی خدا است و یا کسی که از ناحیه خدا نصب شده باشد و به حکم خدا عمل کند، و اگر چنین نباشد و به حکم خدا عمل نکند حاکم هوی است ***«یا داود انّا جعلناک خلیفهٔ فی الارض فاحکم بین الناس بالحق ولا تتبع الهوی فیضلّک عن سبیل الله»***؛[34] یعنی: ای داود ما تو را در زمین خلیفه و جانشین گردانیدیم پس در میان مردم به حق داوری کن و زنهار از هوس پیروی مکن که تو را از راه خدا بدر کند.[35]

نبی از نظر ابن‌عربی کسی است که فرشته با وحی از جانب خداوند به سویش می آید و آن وحی متضمن شریعتی است که در نفس خود بدان شریعت متعبّد می باشد، و اگر بدان شریعت به غیر خودش مبعوث گردد، در آن صورت رسول می باشد.[36]

نبی و رسول از اسماء الله نیستند امّا ولی از اسمای الهی است: ***«انّ الله هو الولی الحمید»***.[37] لذا نبوت و رسالت منقطع می شود. اما إنسان ولی کامل چون مظهر اسم ولی منقطع نمی‌شود. از این رو هیچ گاه اجتماع إنسانی از إنسان کامل خالی نیست. خواه رسول باشد، خواه نبی، خواه وصی و خواه ولی دیگر غیر آنها که رسالت و نبوت و سفارت تشریعی نداشته باشد.

پس ولی یکی از اسماء الهی است و دلیلش آن است که ولایت یکی از ابعاد حق است. ولی به این مفهوم دقیقًا با رسول و نبی اختلاف می یابد، چرا که نه نبی و نه رسول هیچکدام از اسماء الهی نیستند، آنان اسمایی مختص إنسانها هستند. ابن‌عربی می گوید:

> ولی یکی از اسماء خدا است، لیکن خدا نه خود را رسول و نه نبی خوانده، درحالی که خود را ولی خوانده و آن را یکی از اسماء خود قرار داده است.[38]

و از آنجا که ولی نامی مشترک میان خدا و إنسان است هیچگاه اتفاق نمی افتد که ولایت وجود نداشته باشد. همانطورکه خداوند ازلی وابدی است ولایت نیز ازلی وابدی است. تا زمانی که حتی یک إنسان که دارای آن بالاترین قدرت روحانی باشد که به رتبه ولایت دست یابد در جهان وجود داشته باشد - که البته چنین إنسانی در هر عصری قطعًا وجود دارد - ولایت مصون خواهد ماند. در مقابل، نبوت و رسالت به لحاظ تاریخی مشروط به شرائط هستند و بر همین اساس به تناوب ظهور یافته وگاه کاملاً ناپدید می شوند.[39]

نکته قابل توجه است که به نظر ابن‌عربی هر پیامبری از آدم تا آخرین پیامبر (بلکه خود آدم) هیچ یک از آنها نیستند مگر این که نبوت را از مشکات خاتم النبیین گرفتند اگر چه وجود طینت خاتم به حسب زمان از آنها مؤخر است. زیرا

حقیقت او موجود بود و انبیاء نبوت را از این حقیقت که روحانیت اوست گرفته اند. از این رو فرمود: «کنت نبیا و آدم بین الماء والطین» و انبیاء دیگر نبی نبودند مگر حین بعث.[40]

در حقیقت، ما می‌دانیم که سلسله نبوت به لحاظ تاریخی به محمد (ص) یعنی آخرین پیامبر مبعوث ختم شده است. پس از محمد (ص) دیگر پیامبری که مبلغ قوانین مستقیمًا برگرفته از آسمان باشد وجود نخواهد داشت. ابن‌عربی گفته است:

> و در محمد (ص) نبوت و رسالت قطع شده است. لذا نبیی مشرع یا مشرَّع له بعداز او نیست واین حدیث «لا نبی بعدی» که پیامبر (ص) فرمود پشت اولیاء الله را شکسته است. زیرا این حدیث متضمن انقطاع ذوق عبودیت کامل تام است. پس اسم عبودیت که خاص آن باشد بر ولی اطلاق نمی شود زیرا عبد می خواهد با سیدش که الله تعالی است، در اسمی مشارک نباشد و خداوند به نبی و رسول نامیده نشد اما به ولی نامیده شد. چنانکه فرمود: ***«الله ولی الذین آمنوا»***[41] و فرمود: ***«هو الولی الحمید»***[42] (پس ولی در داشتن این اسم با سید خود مشا رک است).[43]

بنابراین، بر اساس نظر ابن‌عربی بعداز محمد (ص) چیزی جز نبوت عام، یعنی نبوت بدون تشریع که همان ولایت است وجود نخواهد داشت، وی دربارهٔ این مطلب گفته است:

> این اسم (ولایت) باقی و جاری است بر بندگان خدا در دنیا وآخرت. وبعداز انقطاع نبوت ورسالت اسمی باقی نمانده است که عبد را از حق تمایز دهد (یعنی رسول و نبی) لیکن خداوند به بندگان لطف داشته و برای ایشان نبوت عامه را که فاقد تشریع است نگاه داشته است.[44]

ابن‌عربی می‌گوید:

> «نبوت تعریفی، مطلق نبوت، نبوت عامه و نبوت باطن نیز گفته اند پایان نمی پذیرد و انقطاع نمی یابد، بلکه تا قیامت دوام و بقا می یابد، و به روایتی در دنیا و آخرت پایدار می ماند که وحی الهی و انزال ربانی منقطع نمی شود».[45]

پس اولیای عارف وارث انبیاء در معارف و حقایقند و علمای مجتهد وارث انبیاء در تشریعند به سبب اجتهادشان. پس اولیاء ورثهٔ باطن انبیائند و علما ورثهٔ ظاهر انبیاء وبرای علما میراث در تشریع نیست مگر در آن احکامی که اجتهاد کرده اند وآن که هم ولی وهم عالم است، وارث مقام جمیع انبیاست.[46]

شیخ به دو نوع ولایت قائلند: ولایت عامه که همهٔ مؤمنان از آن برخور دارند، زیرا همه آنان از برکت ایمانشان به حق سبحان قریبند و او یاور و مولّی امور ایشان است، وولایت خاصه که مخصوص واصلان ارباب سیر و سلوک است و عبارت است از فنای عبد در حق و قیام عبد با حق، یعنی عبد در این مقام از خود رها شده، در حق فانی گشته و با بقای او باقی مانده است.

عبارات ابن‌عربی چنین آمده است:

> ولیّ فوق نبی و رسول است. یعنی در شخص واحد، یعنی اینکه این رسول از آن حیث که ولی است، مقام ولایت او اتم است از آن حیث که نبی و رسول است. نه اینکه ولی تابع رسول اعلای از رسول باشد. زیرا هیچ گاه تابع، متبوع خود را در آن چیزی که تابع او است ادراک نمی‌کند. چه اگر ادراک کند، تابع نمی‌باشد فافهم.[47]

یکی از واژه های کلیدی نظریه ابن‌عربی در ولایت واژه "خاتم" است. این واژه در دو نوع عبارت قرار گرفته است:

1) خاتم الانبیاء یا خاتم الرسل

2) خاتم الاولیاء. نخستین ترکیب یعنی خاتم الانبیاء عموماً در اسلام برای پیامبر اکرم (ص) به کار می‌رود. این ترکیب غالباً برای تعبیر از این عقیده مسلمانان به کار می‌رود که پیابر اسلام محمد (ص) به لحاظ تاریخ آخرین حلقه از سلسله پیامبران است و مطلقاً امکان ظهور پیامبر معتبری پس از او وجود ندارد.

مقصود ابن‌عربی از عبارت دوم «خاتم الاولیاء» – که ابن‌عربی در هیچ موضوعی چون موضوع ختم ولایت مضطرب و متضاد به نظر نمی‌آید – گاهی خود اوست و گاهی حضرت مهدی و گاهی مرد عرب و گاهی حضرت عیسی (ع). از پاره ای از عباراتش چنین استفاده می‌شود که او خود مدّعی ختم ولایت بوده است، مثلاً در این بیت می‌گوید:

انا ختم الولایهٔ دون شکّ بورث الهاشمیّ مع المسیح.[48]

بعضی از عباراتش دلالت دارد که او حضرت مهدی موعود (عج) را خاتم اولیاء می‌دانسته است. چنانکه در فتوحات در باب معرفت وزرای مهدی ظاهر در آخر الزمان می‌نگارد: خداوند را خلیفه ای است موجود که ظاهر می‌گردد و ظهورش در زمانی اتفاق می‌افتد که دنیا پر از جور و ستم باشد و او دنیا را پر از عدل و قسط می‌کند و اگر از عمر دنیا نماند مگر یک روز خداوند آن را طولانی می‌گرداند تا آن خلیفه ولایت کند. او از عترت رسول الله (ص) و جدش حسن بن علی بن ابی طالب (ع)است. ابن‌عربی به دنبال این عبارت پس از ذکر فضائل حضرت مهدی (عج) و وصف اعوان و انصار و شرح شروع و پایان کارش چنین می‌سراید که:

إلاّ إنّ ختم الاولیاء شهید و عین امام العالمین فقید
هو السید المهدی من آل احمد هو الصارم المهندی حین یبید
هو الشمس یجلو کل غم وظلمهٔ هو اوابل الوسمی حین یجود [49]

یعنی: بدان که ختم اولیاء زنده و شاهد است و جسم امام جهانیان در میان نیست. او سرور مهدی، از خاندان احمد است، شمشیری برّان است آنگاه که هلاک می‌کند، خورشیدی است که هر اندوه و تاریکی را می‌زداید، همچون باران موسمی است؛ آنگاه که دست کرم می‌گشاید.

او گاهی هم مقام ختم ولایت را از آن مردی از عرب می‌داند، که اکرم این قوم است. چنانکه به نقل از دکتر جهانگیری او در باب هفتاد و سوم فتوحات می‌نویسد:

> و اما ختم ولایت محمدی، آن برای مردی از عرب است که اصلاً و یداً اکرم این قوم است و امروز زمان ما موجود است در سال پانصد و نود و پنج وی را شناختم و نشانه اش را که حق از دیدگان بندگانش پنهان نمود، مشاهده کردم.[50]

او گاهی نیز مقام ختم ولایت را از آن حضرت عیسی (ع) می‌داند. او در این‌باره می‌گوید:

> همانا وقتی که عیسی (ع) نازل شد حکم نمی‌کند مگر با شریعت محمد (ص) و او خاتم اولیاء است و از شرف محمد (ص) است که خداوند ولایت امتش و ولایت مطلقه را با نبی رسول مکرّمی ختم فرموده است، پس وی را در روز قیامت دو حشر است که با رسل به عنوان رسول محشور می‌شود و با ما به عنوان ولیّ و تابع محمد (ص).[51]

همان طوری که ملاحظه شد کلام و عبارات ابن‌عربی در این خصوص مضطرب و پریشان و بلکه متضاد است. بعضی از تابعان و شارحان وی کوشیده اند تا به نحوی عباراتش را به هم نزدیک سازند که ما در این مسئله وارد بحث نمی‌شویم و تا اینجا فصل دربارهٔ انسان کامل از دیدگاه ابن‌عربی بسنده می‌کنیم.

مصادیق انسان کامل و رابطهٔ آن با ولایت و نبوت

حضرت امام به تفصیل دربارهٔ این مطلب بحث کرده است. در اینجا به فرازهایی از کلام او در شرح دعای سحر اشاره می‌شود:

با رسیدن به این مرتبه مراتب سیر و ترقی پایان می‌پذیرد. و این آخرین مرتبهٔ سیر الی الله است و سفر چهارم است که عبارت است از بقاء بعد از فناء پس از استهلاک تام سالک، زیرا حفظ نمودن حضرات و نمکن یافتن در مقام جمع و تفصیل و وحدت و کثرت از بالاترین مراتب انسانیت است و از تمام ترین مراحل سیر و سلوک است. و حقیقت این مقام برای هیچ کس از اهل سلوک و اصحاب معرفت اتفاق نیفتاده مگر از برای پیغمبر اکرم و رسول مکرم ما و اولیاء آن حضرت که از مشکات او علم و معرفت را اقتباس نموده اند، و مصباح ذات و صفاتش چراغ راه سلوک آنان بوده است.[52]

اسم اعظم به حسب حقیقت عینیه، همان انسان کامل است که خلیفهَ الله در دو جهان است و او حقیقت محمدیه (ص) است.[53] و تعین اسم جامع و صورت آن، عبارت از عین ثابت انسان کامل و حقیقت محمدیه (ص) است... انسان کامل مظهر اسم جامع و مرآت تجلی اسم اعظم است. چنانچه به این معنا در کتاب و سنت [اشارهٔ] بسیار شده است: قال تعالی: ***«و علم آدم الاسماء کلها»***.[54] در حدیث شریف کافی حضرت باقر العلوم (ع) فرماید: ***«نحن وجه الله»***... و این وجه الله همان نوری است که در آیهٔ شریفه فرماید: ***«الله نور السموات و الارض»*** [55] و جناب باقر العلوم (ع) فرماید به ابوخالد کابلی در حدیث شریف کافی: ***«هم (ای الائمهَ) و الله نور الله الذی انزل؛ و هم و الله فی السموات و الارض».*** (ایشان (امامان) به خدا سوگند همان نور خدا یند که فرو فرستاده است؛ و ایشان به خدا سوگند نور خدا در آسمانها و زمینند).[56]

و بالجمله، انسان کامل که آدم ابوالبشر یکی از مصادیق آن است، بزرگترین آیات و مظاهر اسماء و صفات حق و مثل و آیت حق تعالی است.[57]

امام خمینی (ره) نیز دربارهٔ پیغمبر اکرم اسلام (ص) که کامل ترین انسان کامل است، گفته است:

رسول خدا - صلی الله علیه و اله و سلم - انسان کاملی است که در رأس مخروطهٔ این عالم واقع است. ذات مقدس حق تعالی که غیب است و در عین حال ظاهر است و مستجمع همهٔ کمال به طور غیر متناهی است، در رسول اکرم متجلی است به تمام اسماء و صفات [58]

بنابراین، انسان کامل یا نبی است یا ولی، و برای هر کدام از ولایت و نبوت دو اعتبار است: یکی اعتبار عام و مطلقه و دیگری اعتبار خاص و مقیّده. نبوت عام عبارت است از نبوت حقیقی که همیشه بوده و خواهد بود و صاحب چنین مقامی قطب الاقطاب و آدم حقیقی است. پیامبر گرامی اسلام به این حقیقت چنین اشاره دارد: «کنت نبیا و آدم بین الماء و الطین».[59]

باطن این نبوت مطلقه ختمی مرتبت (ص)، ولایت مطلقه است که از ازل تا ابد جریان خواهد داشت. این مسأله را پیامبر اکرم اسلام چنین اشاره کرده اند: ***«انا و علی من نور واحد»*** خود مولا علی (ع) در این باره فرمود: ***«کنت ولیا و آدم بین الماء و الطین»***. بنابراین، همان طور که نبوت همهٔ انبیاء پرتوی از نبوت مطلقهٔ اوست، ولایت همهٔ اولیای الهی نیز جلوه ای از ولایت مطلقهٔ اوست.

پس، نبوت مقیده با پیامبر اسلام پایان یافت اما نبوت عام یا مطلقه ادامه دارد و طبق دیدگاه امام خمینی انسان کامل که حقیقت محمدی (ص) است، اولین و کامل ترین مظهر آن در عالم، وجود مقدس ختمی مرتبت محمد بن عبد الله (ص) است، از باب تعدد مظاهر بعد از پیامبر اکرم (ص)، ائمه معصوم (ع) و حضرت زهرا (س) مصادیق حقیقی و بارز انسان کامل هستند.

شاید ذکر این نکته خالی از فایده نیست که از نظر امام خمینی صاحب ولایت مطلقه، پیامبر اکرم اسلام (ص) است و صاحب خاتم ولایت، حضرت مهدی (ع). امام خمینی درباره صاحب ولایت مطلقه بودن حضرت خاتم گفته است:

... پس، آن قلب تقیّ نقیّ احمدی احدی جمعی محمدی است که حق تعالی به جمیع شئون ذاتیه و صفاتیه و اسمائیه و افعالیه بر آن تجلّی نموده، دارای ختم نبوت و ولایت مطلقه است.[60]

بنابراین، اگر نبوت را به صورت خطی مستدیر فرض کنیم، هر یک از انبیاء مظهر صفتی از صفات حقیقت نبوت هستند و تکامل اجزای دایرهٔ نبوت به نقطهٔ اخیر آن، یعنی وجود خاتم انبیاست که مظهر همهٔ صفات این دایره است. چون ولایت اولیاء تابع نبوت انبیاءست، ولایت نیز حقیقت گسترده‌ای است که شامل هر نبی و ولی می‌شود. بعد از ختم نبوت، ظهور ولایت است که ظهور کامل آن به خاتم ولایت خواهد بود، چون کمال حقیقت دایره در نقطهٔ اخیر به ظهور می‌رسد، خاتم اولیاء، امام مهدی خواهد بود. در زمان آن حضرت، دور عالم به کمال رسیده و حقایق اسرار الهی به صورت کامل ظاهر می‌گردد. و از آنجایی که میان خاتم ولایت و خاتم نبوت نسبت تام و کامل وجود دارد و حقیقت خاتم اولیاء همان حقیقت و باطن نبوت خاتم است، پس از باب «الولد سر ابیه» خاتم اولیاء همانند خاتم انبیاء مظهر اسم الرحمان و رحمت برای عالمیان است.

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

هدف اساسی این مقاله این بوده است که ساحت نظری انسان کامل با تأکید بر دیدگاه ابن‌عربی و امام خمینی (ره) مورد بررسی و تحلیل قرار گیرد. بدین ترتیب:

شیخ ابن‌عربی حقیقت انسان کامل را کون جامع، روح عالم و آینهٔ تمام‌نمای هستی دانسته است و انسان کامل خلیفهٔ الهی نامیده که خدای سبحان به واسطهٔ او به سوی عالم خلقت نظر کرده و آنها را مورد رحمت خود قرار می‌دهد. به نظر او انسان کامل نسبت به حق مانند نسبت مردمک چشم است به چشم و نسبتش به عالم مانند نسبت فصّ خاتم به خاتم است و او انسان کامل را حافظ و خزانه دار اسرار الهیه دانسته است. ابن‌عربی هم معتقد است که انسان کامل مظهر اسم اعظم الله هست، و نخستین تعین از حق را این اسم می‌داند بنابراین او انسان کامل را مجلای اسم الهی دانسته است.

هماهنگ با نظریه ابن‌عربی، امام خمینی (ره) حقیقت انسان کامل همانند آینه ای حق نماست که خدای سبحان، ذات خود را در آن مشاهده می‌کند و آینهٔ شهود تمام عالم هستی نیز می‌باشد دانسته است. از نظر او انسان کامل مانند آینه ای است که دو چهره دارد: در یک چهرهٔ آن اسماء و صفات خدا ظهور می‌کند و خدای سبحان خود را در آینهٔ حق نمای او شهود می‌نماید و در چهرهٔ دیگر آن، عالم هستی را با تمام اوصاف و کمالات وجودی نشان می‌دهد.

او هم معتقد است که انسان کامل مظهر اسم جامع و مرآت تجلی اسم اعظم است و این اسم مبدء ظهور جمیع اسماء است و انسان کامل مظهر این اسم است.

لذا از این لحاظ دیدگاه این دو عارف در باب تعریف و حقیقت انسان کامل تفاوتی وجود ندارد.

درباره جایگاه انسان کامل در نظام هستی، چون ابن‌عربی انسان کامل کسی است که بذات خود دلالت بر پروردگارش را دانسته است، انسان کامل را تاج ملک و سلطنت عالم کون می‌داند و چنین کسی جز انسان کامل نمی‌شناسد. بنابراین او معتقد است که چنین موجود شایسته خلافت الهی را داراست که دارای دو جهت است: 1) خلافت از جانب حق، 2) خلافت بر خلق.

او نیز إنسان کامل دارای صورت عالم و حق را می‌داند و بر مجموع عالم برتری یافت و سر انجام، حق، إنسان کامل را، رو نوشت همه عالم قرار داد و نمی توان حقیقتی در عالم یافت که در إنسان کامل وجود نداشته باشد.

از نظر امام، در میان موجودات عالم هستی، تنها انسان کامل می‌تواند به منزلتی نائل آید که بتواند به مقام خلافت الهی بار یابد. ملائکه در مقام معینی قرار دارند و نتوانسته اند از آن بالاتر روند، لذا جامه خلافت الهی از قامت آنها بلندتر است، بر خلاف انسان کامل که در هیچ مقامی توقف ندارد بدین جهت جامهٔ زرین خلافت الهی برای قامت بلند او دوخته شده است.

همچنین به نظر او، انسان کامل در عالم هستی محل مشیت مطلقه الهی است. یعنی انسان کامل، صاحب مقام مشیت مطلقه است که موجودات به واسطه آن ظهور یافته اند و حقایق و ذوات بدان محقق گردیده اند. او معتقد است اسم اعظم الله همان مشیت است، و مشیت است که ریسمان محکمی است میان آسمان الهیت و زمینهای خلقی، و کسی که افقش با افق مشیت یکی است اوست سبب متصل میان آسمان و زمین، و به واسطهٔ او خداوند وجود را آغاز نموده و با او ختم خواهد کرد، و اوست حقیقت محمدیه و علویه و اوست خلیفهٔ الله بر اعیان ماهیات، و اوست مقام واحدیت مطلقه و اضافه اشراقیه ای که زمینهای تاریک را روشن نموده.

به نظر ابن‌عربی، ضرورت انسان کامل در نظام هستی به خاطر کمال استجلاء حق سبحان از آن او است. او با مثال آینه آن را تبیین فرمود که چون حق خواست کمال اسمائی خود را جلوه کند تا خود را در آن مشاهده کند عالم ایجاد

گردید ولی کمال این استجلاء تحقق نخواهد یافت مگر در انسان کامل زیرا تنها اوست می‌تواند مظهر جامع جمیع اسماء و صفات حق می‌باشد.

حضرت امام (ره)، وجود انسان کامل پیش از موجودات دیگر، برای نشان دادن اسماء و صفات الهی ضروری می‌داند وتنها اوست که می‌تواند مظهر اسم اعظم جامع الهی واقع شود.

در دیدگاه امام خمینی، وجود انسان کامل قبل از هر چیز دیگر موجود است، زیرا تنها اوست که می‌تواند مظهر اسم اعظم الهی واقع شود؛ زیرا، چنانچه مظهر اسم رحمان، رحمت در آن غلبه دارد و بر سایر مظاهر لطفیه و جمالیه فراگیر بوده، و حاکم بر آنهاست به همین ترتیب نیز مظهر مالک نسبت به مظاهر قهریه همین جایگاه را دارد. بنابراین، به حکم قضای الهی، وجود خلیفه ای که جامع جمیع حقایق اسمای الهی است، ضروری می‌باشد تا این خلیفه مظهر اسم اعظم الله شود. و تنها انسان کامل است که می‌تواند تمام مظهریت حق سبحان را جمع کند، چون نشئهٔ او از جمعیت و اعتدال کمالات گسترده برخوردار می‌باشد.

از منظر ابن‌عربی، با ظهور شخص محمد عربی که اکمل و افضل انبیاء و رسل و خاتم انبیاء و رسل است و دین و شریعتش ناسخ جمیع ادیان و شرایع است، نبوت انقطاع پذیرفته و خاتمه یافته است، که نبوت جهت خلقی نبی و در نتیجه انقطاع‌پذیر است. و اما از حیث مرتبهٔ ولایت محمدی که جهتی است الهی و در نتیجه دائم و باقی، به صورت اولیاء ظاهر می‌گردد و این ظهور تا قیامت دوام و بقا می‌یابد.

ابن‌عربی در هیچ موضوعی چون موضوع ختم ولایت مضطرب و متضاد به نظر نمی‌آید که او ختم ولایت گاهی خود اوست و گاهی حضرت مهدی (عج) و گاهی مردی از عرب و گاهی حضرت عیسی (ع)را می‌داند. ولی امام خمینی صاحب خاتم ولایت، تنها حضرت مهدی(عج) می‌داند گر چه ختم ولایت کلی او ختم ولایت کلی به تبعیت از ختم ولایت کلی حضرت ختمی مرتبت (ص) است.

امام خمینی (ره) هم بزرگترین و بارزترین مصداق انسان کامل رسول اکرم (ص) و ائمه هدی (ع) دانسته است و در عصر ما حضرت مهدی – سلام الله علیه - است. و همچنین امام خمینی معتقد است که حضرت فاطمه (س) مصداق بارز انسان کامل است.

پس، از آنچه در تمام این نوشتار دربارهٔ تعریف، جایگاه، ضرورت، ادله و مصادیق انسان کامل بیان شد، می‌توان نتیجه گرفت که در اصل مطلب دیدگاه ابن‌عربی و امام خمینی (ره) در بارهٔ آنها مشترک است و در این نوشتار نیز به خوبی می‌توان استنباط کرد که به یقین واژهٔ انسان کامل، تعبیر دیگری از انسان معصوم است، زیرا اوصاف و کمالات وجودی که برای انسان کامل مطرح شده، هرگز در غیر انسان معصوم امکان تحقق ندارد و اساساً باید گفت که انسان کامل، بدون عصمت علمی و عملی امکان پذیر نیست، زیرا انسان غیر معصوم هر قدر به بلندترین قلهٔ کمالات انسانی رسیده باشد، با یک لغزش علمی و یا عملی از آسمان کمال سقوط می‌کند.

بنابراین، انسان کامل همان انسان معصوم خواهد بود و غیر از پیامبران الهی و اوصیای بر حق آنها، انسان کاملی وجود نخواهد داشت. شاید به این دلیل بود که شیخ ابن‌عربی –واضع اصطلاح انسان کامل- این تعبیر را در فصّ آدمی عنوان کرده و بعد از آن 27 حکمت را به نام 27 کلمهٔ حق و نبی الهی به عنوان انسان کامل بیان داشته است و ما نیز در نوشتارهای امام خمینی (ره) به طور واضحتر می‌بینیم که مصادیق انسان کامل منحصر برای انبیاء (ع) و ائمه معصوم (ع)تعبیر شده اند.

کتابنامه

قرآن کریم

1. ابن‌عربی، محی‌الدین؛ *فصوص الحکم*؛ و تعلیقات بر آن به قلم ابوالعلاء عفیفی؛ تهران: انتشارات الزهرا (ع)؛ چاپ دوم، 1370 ش.
2. ابن‌عربی، محی‌الدین؛ *فتوحات المکیه*، ج 1-2-3، بیروت: الناشر دار التراث العربی؛ الطبعة الاولی، 1418 ه.ق.
3. ابن‌عربی، محی‌الدین؛ *انسان کامل و قطب (دو رساله از شیخ محی الدین ابن‌عربی)*؛ جمع و تألیف: محمود محمود الغراب؛ ترجمه: گل بابا سعیدی؛ تهران: مؤسسه فرهنگی هنری دکتر داود سلمانی، چاپ اول، 1378 ش.
4. خمینی، روح الله؛ *تعلیقات علی شرح فصوص الحکم و مصباح الانس*؛ مؤسسه پاسدار اسلام؛ الطبعة الثانی، 1410ه.ق.
5. خمینی، روح الله؛ *شرح چهل حدیث*؛ تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی؛ چاپ هفدهم، 1378 ش.
6. خمینی، روح الله؛ *آداب الصلاة*؛ تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)؛ چاپ اول، 1370ش.
7. _____؛ *التعلیقة علی الفوائد الرضویة*؛ تهران: مؤسسه تنظیم و نشر امام خمینی (ره)؛ چاپ دوم 1378ش.
8. _____؛ *شرح دعای سحر*؛ ترجمه سید احمد فهری؛ تهران: انتشارات فیض کاشانی، چاپ سوم، 1384ش.
9. _____؛ *شرح دعای سحر*؛ تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)؛ چاپ اول، 1374 ش.
10. _____؛ *سرّ الصلاة*؛ تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)؛ چاپ اول، 1369ش.
11. ابن‌عربی، محی‌الدین؛ *کشف المعنی عن سرّ اسماء الله الحسنی*، ترجمه و شرح: زمانی قمشه ای؛ تصحیح متن عربی: وسام الخطاوی؛ قم: انتشارات مطبوعات دینی؛ چاپ اول، 1383 ش.
12. قیصری، محمد داوود؛ *شرح فصوص الحکم*؛ تهران: انتشارات علمی و فرهنگی؛ چاپ اول، 1375.
13. جهانگیری، محسن؛ *محی الدین ابن‌عربی چهره برجسته عرفان اسلامی*؛ تهران: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران؛ چاپ پنجم، 1383 ش.
14. _____؛ *مصباح الهدایة الی الخلافة و الولایة*، مقدمه: جلال الدین آشتیانی؛ تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)؛ چاپ پنجم، 1384 ش.
15. _____؛ *صحیفهٔ امام*، ج 12؛ تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)؛ چاپ اول، 1378 ش.
16. اردبیلی، سید عبد الغنی؛ *تقریرات فلسفه امام خمینی (ره) شرح منظومه*، ج 2؛ تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)؛ چاپ اول،1381 ش.
17. _____؛ *تبیان، دفتر12، سیمای معصومین در اندیشهٔ امام خمینی*، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، 1376 ش.
18. اردبیلی، سید عبد الغنی؛ تقریرات فلسفه امام خمینی (ره)، ج3، اسفار، (تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، چاپ اول، 1381 ش.
19. احسائی، ابن ابی جمهور محمد بن علی؛ *عوالی اللئالی*؛ تحقیق مجتبی عراقی، قم: مطبعة سیّد الشهداء، چاپ اول، 1403 ق.
20. کلینی، محمد ابن یعقوب؛ *اصول کافی*؛ انتشارات بنیاد رسالت؛ 1364 ش.

پی‌نوشتها:

[1] - دانشیاردانشگاه امیر کبیر

[2] - دانشجوی دکتری دانشگاه تربیت مدرس و سطح چهار جامعه‌المصطفی(ص) العالمیه Salamlar_1982@mail.ru

[3] - ابن‌عربی، *فصوص الحکم*، ص 48

[4] - ابن‌عربی، *الفتوحات المکیة*، باب 7، ج 1، ص174

[5] - امام خمینی، *تعلیقات علی شرح فصوص الحکم و مصباح الانس*، ص59- 60

[6] - *همان*، ص 60

[7] - همانا پروردگار من به راه راست است. هود/ 56

[8] - حمد/5

[9] - حمد/6

[10] - امام خمینی، *شرح چهل حدیث*، ص 531

[11] - طه/ 41

[12] - طه/ 13

[13] - امام خمینی، *آداب الصلاة*، ص 262

[14] - امام خمینی، *شرح دعای سحر*، ص 7

[15] - انعام/ 59

[16] - امام خمینی، *شرح چهل حدیث*، ص634-635

[17] - امام خمینی، *شرح دعای سحر*، ص 146-147

[18] - امام خمینی، *شرح دعای سحر*، ترجمه: فهری، ص139-140

[19] - *همان*، ص 140

[20] - امام خمینی، *سرّ الصلاة*، ص 3-4

[21] - امام خمینی، *مصباح الهدایة الی الخلافة و الولایة*، ص 35

[22] - *همان*، ص 84

[23] - امام خمینی، *التعلیقة علی الفوائد الرضویة*، ص 109

[24] - غاشیه/ 25

[25] - امام خمینی، *آداب الصلاة*، ص 263

[26] - النور/ 35

[27] - ابن‌عربی، *الفتوحات المکیة*، ج1، ص 169

[28] - نور/35

[29] - ابن‌عربی، *الفتوحاة المکیة*، ج 1، ص 196

[30] - *همان*، ج3، ص 497

[31] - *همان*، ج1، ص 190

[32] - *همان*، ص 169

[33] - ابن‌عربی، *فصوص الحکم*، ص 134

[34] - ص/26

[35] - ابن‌عربی، *کشف المعنی عن سرّ اسماء الله الحسنی*، ص 126

[36] - ابن‌عربی، *الفتوحات المکیة*، ج1، ص 203

[37] - شوری/ 28

[38] - ابن‌عربی، *فصوص الحکم*، ص 135

[39] - ابن‌عربی، *فصوص الحکم*، ص 62

[40] - *همان*، ص63-64

[41] - بقره/255

[42] - شوری/28

[43] - ابن‌عربی، *فصوص الحکم*، ص134-135
[44] - *همان*، ص 135
[45] - ابن‌عربی، الفتوحات المکیّة، ج 3، ص 278
[46] - داوود قیصری، ص 835
[47] - ابن‌عربی، *فصوص الحکم*، ص 135
[48] - ابن‌عربی، *الفتوحات المکیة*، ج1، ص 311
[49] - *همان*، ج 3، ص 319
[50] - محسن جهانگیری، *پیشین* ص 473
[51] - ابن‌عربی، *الفتوحات المکیة*، ج 1، ص 203
[52] - امام خمینی، *شرح دعای سحر*، ص 198-199
[53] - امام خمینی، *شرح دعای سحر*، ص 77
[54] - بقره/31
[55] - نور/36
[56] - اصول کافی، ج 1، ص 194
[57] - امام خمینی، *شرح چهل حدیث*، ص 635-636
[58] - امام خمینی، *صحیفهٔ امام*، ج 12، ص 421
[59] - احسائی، *همان*
[60] - امام خمینی، *آداب الصلوة*، ص 183